

تازی در تکاپوی تطوّر
دگردیسی زبان عربی در دوره‌های پسا اسلامی

نویسنده
یوهان فوک

ترجمه
حسین ایمانیان
(عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان)

مقدمه
دکتر آذرتاش آذرنوش

سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

۱۳۹۸



تازی در تکاپوی تطوّر دگرديسی زبان عربی در دوره‌های پسا اسلامی

یوهان فوک
ترجمه: حسین ایمانیان

ناشر: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی

چاپ: اول- ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹-۲۸۳-۴۶۰-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

نشانی: تهران - سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی: تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان فخررازی

خیابان شهدای ژاندارمری - پلاک ۷ تلفن: ۶۶۹۵۲۹۴۸

فروشگاه شماره ۱: خیابان انقلاب - بین فلسطین و چهارراه ولیعصر - جنب مؤسسه نمایشگاه‌های

فرهنگی ایران - تلفن: ۶۶۹۶۵۰۱۷

فروشگاه شماره ۲: مرکز توزیع کتاب دال (خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران - خیابان

فخررازی

تقاطع خیابان شهدای ژاندارمری - مجتمع تجاری منشور دانش پلاک ۶ تلفن: ۶-۶۶۴۸۷۶۲۵

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.isba.ir پست الکترونیکی: info@isba.ir فروشگاه اینترنتی: www.Jdbook.ir

این اثر، مشمول قانون حمایت مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کسی تمام یا قسمتی از این اثر را

بدون اجازه مؤلف (ناشر) نشر یا پخش یا عرضه نماید مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

- جبرئیل بن بُختیشوع: چون بینی نامه ایزد؟

- فضل بن سهل: خُش چون کیله و دِمَنه



فهرست

- مقدمه دکتر آذرتاش آذرنوش ۹
- پیشگفتار مترجم ۱۳
- پیشگفتار ترجمه عربی کتاب ۱۹
- درآمد ۲۱
- پاره نخست: پیوندهای زبانی در دوره حکومت عربی (دوره اموی) ۲۷
- پاره دوم: زبان عربی حکومت و زبان مردم در آغاز دوره عباسی ۷۵
- پاره سوم: زبان عربی در عصر هارون الرشید ۱۱۵
- پاره چهارم: زبان عربی مولد ۱۳۳
- پاره پنجم: پیوندهای زبانی در دوره مأمون و باور رسمی اعتزال ۱۴۵
- پاره ششم: زبان عربی به عنوان زبان فصیح ادبی در نیمه دوم سده سوم هجری / نهم میلادی ۱۶۷
- پاره هفتم: زبان عربی ادب در سده چهارم هجری / دهم میلادی ۱۸۱
- پاره هشتم: زبان عربی و لهجه‌های بادیه‌نشینان در سده چهارم هجری / دهم میلادی ۱۹۱
- پاره نهم: زبان عربی فصیح و زبان مولد در سده چهارم هجری / دهم میلادی ۲۰۷

- پارهٔ دهم: کاربرد زبان عامیانه در سروده‌های سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی ۲۲۳
- پارهٔ یازدهم: توصیف مقدسی از پیوندهای زبانی در سرزمین‌های اسلامی آستانهٔ سدهٔ چهارم هجری / دهم میلادی ۲۳۳
- پارهٔ دوازدهم: زبان عربی فصیح در دورهٔ سلجوقی ۲۵۱
- پارهٔ سیزدهم: نگاهی کوتاه به وضعیت زبان عربی از دورهٔ مغول تاکنون ۲۷۵
- پیوست ۲۸۱
- پی‌نوشت‌های خاورشناس آلمانی آنتوان اشپیتالر ۲۹۵
- فهرست منابع ۳۰۵
- فهرست اعلام ۳۱۵

مقدمه دکتر آذرتاش آذرنوش

ترجمه کتاب العربیة یوهان فوک، همتی مردانه می‌طلبد که خوشبختانه در وجود دوست گرامی جناب دکتر ایمانیان فراهم است. حجم اندک کتاب و روانی ظاهری جمله‌های عربی آن، کار ترجمه را بسی آسان می‌نمایاند؛ اما همین‌که در صخره‌زار متن پا می‌نهییم و با عبارت‌های درهم‌تاییده گران‌معنی آن رو به رو می‌شویم، ناخودآگاه نگرانی گنگ و بیم‌انگیزی گریبانمان را می‌گیرد. چگونه باید عباراتی را که بار چندین «آگاهی» علمی را به دوش می‌کشند و به ناچار درهم‌تنیده شده‌اند به فارسی برگرداند و در عین حال شیوایی زبان فارسی را نیز پاس داشت؟

اما این دشواری‌ها، در برابر فهم عمیق و پشتکار دانشمندانه و قلم روان مترجم، سر تسلیم فرود آوردند و کوشش‌های چندساله ایشان بارور شد و توانست بر همه دشواری‌ها چیره گردد و متن آراسته و خوانایی به جامعه عربی‌شناسان ایران عرضه کند.

آنچه پیوسته خاطر مترجم محترم را آشفته می‌دارد، آن است که وی نتوانسته است کار خود را با متن اصلی آلمانی، یا دست کم با ترجمه فرانسه آن تطبیق دهد و به ترجمه خود اصالت بخشد. من اکنون میل دارم با طرح چند نکته بکوشم هم خاطر مترجم زحمت‌کشیده را آسوده کنم هم خاطر خوانندگان گرامی را. مترجم این کتاب از آلمانی به عربی، مردی ست دانشمند از مردم مصر که

در آلمان تحصیل کرده و زبان آن مرز و بوم را به نیکی تمام آموخته است. این دانشمند - دکتر عبدالحلیم نجار که خدایش پیامرزد - همراه گروهی از استادان بنام مصر، از فضاهای فقرزده آن کشور گریخته به امید زندگانی بهتری به عراق آمد و در دانشکده ادبیات دانشگاه بغداد به تدریس مشغول شد. از قضا در همان روزگار (سال های ۹ - ۱۹۵۸) من نیز در همان دانشکده در رشته ادبیات عرب درس می خواندم و هفته ای یک بار در کلاس او که علوم بلاغت تدریس می کرد، حضور می یافتم.

نجار که همیشه، خوش لباس و آراسته به دانشکده می آمد، سخت مورد احترام بود و همگان، هم شخصیت اجتماعی و هم دانش گسترده او را در زبان و ادب عربی می ستودند.

مرحوم نجار البته با اطلاع وسیعی که از فرهنگ اروپایی و ادب عربی داشت، دیگر از دست زدن به کارهای کلان بیمناک نبود؛ هم اوست که به ترجمه بزرگ ترین تاریخ ادبیات عرب که همان تاریخ ادبیات عربی بروکلیمان باشد، روی آورد و برگردانی استوار و شایسته از آن به جهان عرب عرضه کرد.

پس اینک می توان اطمینان داشت که وی در ترجمه العربیه یوهان فوک، تقریباً هیچ گاه دچار لغزش نشده است و ترجمه فارسی آن از روی متن عربی، ما را چندان از اصل آلمانی دور نمی سازد.

العربیة کتابی فنی ست درباره زبان عربی در دوره های گوناگون، فرود و فراز زبان فصیح، پیدایش زبانی «نوخاسته» (= مولّد)، لهجه های گوناگون شهری و بدوی، نفوذ زبان فارسی در عربی و پی آمدهای آن، پیدایش و نابودی «اعراب» و... در این پژوهش های عالمانه، سرانجام یوهان فوک صحنه زبانشناختی زبان عربی را خواه در جهان عرب و خواه در سرزمین های ایرانی، ترسیم می کند و به بسیاری از پرسش ها و دغدغه های ما پاسخ می دهد.

اما دشواری کار آنجاست که وی، استنتاج های خود را بر دوش انبوه بزرگی از عبارات و اشعار عربی بار کرده و بسیاری از آن ها را تنها به ترجمه آلمانی آورده است. یافتن متن اصلی این «شواهد» زبانشناختی در توده منابع - که گاه هنوز

خطی بوده‌اند - کاری بس دشوار است. اینجاست که ترجمه مرحوم نجار به عربی، کار مترجم ایرانی را تا حدودی آسان می‌سازد.

مرحوم نجار گاه لازم دیده که نکاتی در حاشیه کتاب بیفزاید و گنگی‌های احتمالی را از متن بزدايد؛ از سوی دیگر، یکی از بهترین زبان‌شناسان عربی، رمضان عبدالتواب که به سبب ترجمه یکی از کتاب‌هایش در ایران نیز شهرت دارد، به بهانه «ترجمه مجدد کتاب»، متن عربی را بازبینی کرده و بدین‌سان بر درستی ترجمه نجار صحه گذاشته؛ از سوی دیگر، وی نیز گاه تعلیقات مفیدی بر متن عربی افزوده که مترجم محترم ما از آن‌ها نیز بهره برده است.

حال اگر توضیحات من برای خوانندگان گرامی قانع‌کننده باشد، می‌توان گفت که ترجمه حاضر در حد کاملاً معقولی به اصل آلمانی نزدیک است. بر ترجمه فرانسوی کتاب، هم یوهان فوک خود مقدمه‌ای نگاشته است و هم زبان‌شناس معروف فرانسوی ژان کانتینو. من امیدوارم روزی این دو گفتار هم به فارسی برگردانده شده به متن فارسی افزوده گردد.

من کوشش‌های چندین ساله این مترجم دانشمند و نیک‌نهاد را پاس می‌دارم و از او به سبب این کار کلان سپاسگزارم. آرزو مندم این کتاب که طی شش دهه مرجع همه عربی‌پژوهان اروپائی و عرب بوده است، پژوهشگران ما را نیز سودمند افتد.

و من الله التوفیق

آ. آذرنوش

مهر ۱۳۹۶



پیشگفتار مترجم

ترجمه فارسی پیش‌رو، برگردانی است از کتاب «العربية دراسات في اللغة واللهجات والأساليب» نوشته خاورشناس آلمانی، یوهان فوک. عنوان اصلی این کتاب به آلمانی *Arabia: Untersuchungen zur arabischen sprach- und Stilgeschichte* است. ویلهلم یوهان فوک، زاده سال ۱۸۹۴ م در شهر فرانکفورت آلمان است و در سال ۱۹۷۴ م در هاله از دنیا رفته است. وی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ م استاد دانشگاه داکا بوده و از ۱۹۳۸ تا ۱۹۶۶ م در دانشگاه هاله تدریس کرده است. فوک در سال ۱۹۴۸ م به عنوان عضو آکادمی علوم ساکسن در لایپزیک و در سال ۱۹۶۱ م به عنوان عضو همکار با آکادمی زبان عربی در جیزه مصر برگزیده شده است. او همچنین جایزه ملی جمهوری دموکراتیک آلمان را به سال ۱۹۵۶ م دریافت کرده است. وی افزون بر کتاب حاضر (برلین، ۱۹۵۰ م)، پژوهش‌هایی در زمینه تاریخ معاصر اسلام، تاریخ زبان و ادبیات عربی و ترجمه‌های قرآن به زبان‌های اروپایی نیز دارد. از مهم‌ترین تلاش‌های او می‌توان به تصحیح کتاب الفهرست ابن ندیم و تألیف کتاب با ارزش تاریخ حرکت الاستشراق، در سرگذشت خاورشناسان اروپا اشاره کرد. کتاب پیش‌رو که با عنوان تازی در تکاپوی تطور، ترجمه شده است، به تاریخ زبان عربی فصیح و مولّد، از آغاز پیدایی اسلام تا دوره معاصر می‌پردازد و از پیوندهای این زبان با دیگر زبان‌های رایج در جهان اسلام به ویژه در سده‌های میانه اسلامی از یک سو و ارتباط آن با گویش‌های عربی مناطق عرب‌زبان در

سوی دیگر، سخن می‌گوید؛ افزون بر این، چالش میان هواداران اصل «پاکسازی زبان عربی» و طرفداران کاربرد زبان مولّد را در حوزه شعر و ادبیات از آغاز دوره پسااسلامی تا دوره یورش مغول، آینگی می‌کند و مختصری از وضعیت زبان عربی از آن پس تا روزگار ما می‌آورد و نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره به سلامت زبانی و رعایت قواعد آن مطابق شکل عربی فصیح یا بدوی کهن، اهمیت داده می‌شده و در دوره‌ای دیگر، لهجه‌های مولّد محلی، نزد نویسندگان و سرایندگان ارزش می‌یافته است.

به گفته ابراهیم عبدالرحمن محمد در مقدمه خود بر ترجمه عبدالحلیم نجار از این کتاب، نوشته پیش رو نخستین پژوهش علمی است که پیشرفت زبان عربی مولّد را از آغاز پیدایی اسلام تا پایان سده سیزدهم هجری، زیر ذره بین قرار داده و تلاش کرده است همه دگرگونی‌هایی را که در اثر ارتباط زبان عربی با ملت‌های آمیخته با عرب به وجود آمده است، مانند سبک‌ها، قواعد، واژگان و دلالت آن‌ها، ثبت کند (مقدمه العربیة، ترجمه نجار، ص ۵). به گفته احمد امین، اگرچه یوهان فوک در این کتاب، آخرین سخن را در موضوع پژوهش خود نگفته است، اما به یقین، نوشته او نخستین سخن جدی در این زمینه است و نیاز است که سخنانی دیگر، آن را گسترش داده و ابهاماتش را روشن سازد (همان، ص ۲۶). آری به راستی می‌توان این کتاب یوهان فوک را شاهکاری در زمینه پژوهش‌های زبانی عربی به شمار آورد و همین امر، کار را برای مترجم سخت و دشوار می‌کند. یوهان فوک به شمار زیادی از منابع کهن عربی اسلامی و پژوهش‌های خاورشناسان، به ویژه خاورشناسان آلمانی نگاه کرده و کمابیش در سرتاسر کتاب، با استناد به این منابع سخن گفته است؛ بنابراین مسئله درستی یا نادرستی بیشتر مطالب کتاب را باید بر دوش صاحبان منابعی که به آن‌ها ارجاع داده است، گذاشت. وی با ریزبینی و وسواس علمی زیاد، خیلی از نکته‌هایی را که بسیاری از خوانندگان، بی‌توجه از کنار آن می‌گذرند، از دل کتاب‌ها بیرون کشیده و با اشاره به برخی نکته‌هایی که پیش از این در کتابی دیگر نخوانده‌ایم، افق‌ها و دریچه‌هایی تازه برابر دیدگان شیفتگان حوزه‌های زبانی عربی و پیوندهای لغوی

در چند سده نخست اسلامی گشوده است.

اما با وجود ارزش فوق العاده کتاب، چه برای پژوهندگان حوزه ادب عربی یا شیفتگان به تاریخ زبان‌ها یا گویش‌های ایرانی پس از اسلام، تاکنون ترجمه‌ای به زبان فارسی از این اثر انجام نگرفته است و از آنجایی که شوربختانه بنده هیچ‌گونه آشنایی با زبان آلمانی ندارم، ناچارم این کتاب را از زبان واسطه عربی، به فارسی برگردانم و بدین سبب احتمالاً مشکلاتی در رساندن برخی مقاصد حقیقی یوهان فوک به وجود می‌آید و اگر اشتباهی در ترجمه عربی کتاب وجود داشته باشد، به ترجمه فارسی آن نیز راه یافته است؛ هرچند که بنده گمان نمی‌کنم نوع مطالب کتاب، به مترجم عربی آن اجازه تصرف عمده‌ی را در آن داده باشد. به سبب همین آلمانی‌ندانی، بنده نتوانسته‌ام آگاهی زیادی از سبک و لحن و نوشتاری یوهان فوک در این کتاب به دست بیاورم تا بتوانم همان سبک را در زبان فارسی نیز رعایت کنم.

باری؛ از این اثر، دو ترجمه به زبان عربی در دست داریم: نخستین بار دکتر عبدالحلیم نجار به سال ۱۹۵۱ م آن را به عربی برگرداند و سال‌ها در اختیار خوانندگان بود و تقریباً سی سال پس از آن، دکتر رمضان عبدالتواب در سال ۱۹۸۰ م ترجمه‌ای دیگر از آن ارائه داد، اما انتشار ترجمه تازه رمضان عبدالتواب از کتاب یوهان فوک، بحث‌های زیادی در میان روشنفکران عرب برانگیخت. در آغاز، دکتر علی البطل به سال ۱۹۸۴ م، یعنی چهار سال پس از انتشار ترجمه عبدالتواب، مقاله‌ای با عنوان «الجامعه وأزمة الضمیر العلمی» (دانشگاه و بحران وجدان علمی) در روزنامه ریاض نگاشت؛ آنچه از این مقاله و دیگر نوشته‌های نقادانه بر ترجمه عبدالتواب برمی‌آید این است که ترجمه او تفاوت چندانی با ترجمه عبدالحلیم نجار ندارد و او فقط برخی واژه‌ها را جایگزین واژه‌های موجود در ترجمه نخست کرده است (در این باره نک: مقدمه ترجمه نجار، ص ۶). واقعیت نیز چنین است، زیرا اگر ما هر یک از صفحات دو ترجمه را با هم بسنجیم، متوجه این همانندی شگفت می‌شویم و درمی‌یابیم که عبدالتواب چندان به اصل آلمانی کتاب نگاه نکرده است و گویا در سرتاسر ترجمه خود، عیناً ترجمه نجار را واژه به واژه و حرف

به حرف آورده و تغییرات بسیار کمی در آن اعمال کرده است؛ امری که به ما اجازه می‌دهد ترجمه عبدالتواب را تنقیح یا تهذیب بسیار جزئی و یا نوعی ویراستاری ادبی از ترجمه عبدالحلیم نجار بدانیم. درست است که عبدالتواب در مقدمه کتاب می‌گوید که وی برخی از اشتباه‌ها و تحریف‌های ترجمه نجار را اصلاح کرده و حتی از برخی عبارات‌ها و گاه از صیغه‌های زیبای تراوش یافته از قلم عبدالحلیم نجار بهره برده است، اما هرگز اعتراف نمی‌کند که ترجمه وی صورتی کمابیش برابر با اصل از ترجمه نجار است. و درست از همین روست که برخی ابهام‌هایی که در ترجمه نخست وجود دارد، عیناً در ترجمه عبدالتواب نیز دیده می‌شود. بنده در ترجمه برخی از این موارد، از راهنمایی دکتر آذرتاش آذرنوش بهره بردم.

به هر روی اگرچه ترجمه عبدالتواب تفاوت چندانی با ترجمه عبدالحلیم نجار ندارد و «الفضل للمتقدم»، اما ترجمه عبدالتواب برتری‌هایی دارد که سبب شده است از ترجمه او نیز بهره ببریم، از جمله: در برداشتن پیش‌گفتار آنتوان اشیپیتالرو پی‌نوشت‌های او بر بعضی گفته‌های یوهان فوک؛ پاورقی‌های گسترده تر و رساتر این ترجمه؛ وجود پی‌نوشت‌های عبدالتواب و نجار و آوردن بیشتر حاشیه‌های یوهان فوک که در ترجمه آقای نجار تا اندازه زیادی از آن چشم‌پوشی شده است و ...

اما چند نکته درباره این ترجمه:

الف. اصل کتاب دارای فهرستی تفصیلی از محتوای فصل‌هاست، اما به دلیل گستردگی این فهرست، ترجیح دادیم در ترجمه فارسی به آوردن فهرست اجمالی مطالب بسنده کرده، و برای راهنمایی خواننده، بخش فهرست نام‌ها را نیز به پایان کتاب بیفزاییم.

ب. در بخش حاشیه‌های متون این کتاب، هم پی‌نوشت‌های رمضان عبدالتواب را ترجمه کرده‌ایم و هم پی‌نوشت‌های عبدالحلیم نجار و آنتوان اشیپیتالرو؛ افزون بر این، ما خود نیز در برخی جاها، تعلیقاتی برای روشن‌تر شدن مسائل مبهم آورده‌ایم.

پ. در این کتاب، بسیاری از نام‌های خاورشناسان و پژوهشگران غربی بیشتر آلمانی وارد شده است و از آنجا که این نام‌ها از صورت لاتین خود به زبان

واسطهٔ عربی برگردانده شده‌اند، یافتن صورت درست ضبط آن در زبان فارسی، کاری بسیار دشوار و زمان‌بر بوده است. ضبط بیشتر این نام‌ها پیش از این در زبان فارسی کاربرد یافته است، اما آنچه را در جایی نیافتیم، خود ضبطی برای آن پیشنهاد داده‌ایم.

ت. در متن عربی کتاب، بسیاری از بندها در بردارندهٔ جمله‌های طولانی یا پیوسته است، هرچند در برگردان فارسی تلاش کرده‌ایم این بندها را به جمله‌های کوتاه‌تر و مستقل تبدیل کنیم؛ با وجود این، در خیلی جاها چنین امکانی وجود نداشته است و از این رو، خواننده گاه با جمله‌های طولانی روبه‌رو می‌شود. ث. می‌توان گفت کمابیش اصطلاحات تخصصی جدیدی در کتاب یوهان فوک وجود ندارد تا در برابرگذاری آن‌ها با مشکل روبه‌رو شویم، اما دربارهٔ برخی اصطلاحات پرکاربرد مانند «لحن، زبان عربی مولّد، لهجه و ...» بهتر دانستیم که شکل عربی آن‌ها را حفظ کنیم.

ج. آن دسته از ابیاتی را که به فهم درون‌مایهٔ متن کمک می‌کند، به فارسی برگردانده‌ایم، اما ابیاتی که به عنوان شاهد مثال برای فرم یا موسیقی شعر و ... آمده است، ترجمه نشده است.

در پایان، بایسته و شایسته است از کسانی که بنده را در این مهم یاری رسانده‌اند، کمال قدردانی را داشته باشم. از دوستان و اساتید گرامی، دکتر علی بشیری و دکتر محمدرضا عزیزی جهت پیشنهادهای ارزنده و یادآوری برخی نکات سودمند دربارهٔ ترجمهٔ کتاب، بسیار سپاسگزارم. از استاد بزگوار، دکتر آذرتاش آذرنوش که مشوق این حقیر در ترجمه و نشر اثر پیش رو بوده و نکاتی بسیار مهم و ارزشمند را به بنده آموزش داده‌اند، بی‌کرانه سپاسگزارم. از خوانندگان گرامی می‌خواهم بنده را از کاستی‌های ترجمه آگاه سازند.

حسین ایمانیان

عضو هیئت علمی دانشگاه کاشان



پیشگفتار ترجمه عربی کتاب

هنگامی که آماده گذراندن دوره دکتری در شهر مونیخ آلمان می‌شدم، نویسنده کتاب پیش رو، نسخه‌ای از اصل آلمانی آن به من هدیه کرد و من که از داشتن چنین کتابی نزد خود می‌بالیدم، تصمیم گرفتم پس از پایان این مرحله، آن را به زبان عربی برگردانم، اما سپس دانستم که مرحوم دکتر عبدالحلیم نجار، پیش از من این کار بزرگ را انجام داده و ترجمه او منتشر شده است و خوانندگان عرب‌زبان در خاور و باختر، از آن بهره‌ها برده‌اند.

و چون نسخه‌های آن ترجمه تمام شد و استاد فاضل، نجیب خانجی، در اندیشه چاپ دوباره آن برآمد، به او پیشنهاد کردم که بنده این کتاب را بار دیگر ترجمه کنم و پی‌نوشت‌های استادم، پروفسور اشیپیتالر، رئیس دانشکده زبان‌های سامی در دانشگاه مونیخ و پیشوای خاورشناسان امروز، به همراه دیدگاه‌های خود درباره موضوع‌های مطرح شده در این کتاب را بدان بیفزایم و برخی کژی‌ها، ناراستی‌ها و اشتباه‌هایی را که در ترجمه دکتر نجار آمده است اصلاح کنم؛ استاد خانجی از این اندیشه بسیار استقبال کرد. تشویق و تعصب او نسبت به زبان عربی و میراث آن، بیشترین نقش را در چاپ کتاب، به شکل حاضر داشت. از او به خاطر تلاش‌های گذشته و اکنونش در راه خدمت به زبان عربی، زبان قرآن کریم، سپاسگزارم.

این کتاب دائرة المعارفی گسترده است درباره دوره‌های کهن و جاودان زبان

عربی و ترجمه آن مستلزم تلاش و شکیبایی بسیار مترجم برای رجوع به منابع گوناگون است. من نیز در برگردان سخن نویسنده، دقت را چاشنی کار خود ساخته و در ترجمه اصطلاحات فرنگی که نویسنده برای پرداختن به قضایای زبان عربی و سیر دگرگونی آن به کار برده است، تلاش کردم از برابری عربی مناسب بهره بگیرم.

از آنجا که مترجم نخست، بسیاری از حاشیه‌های متن را برای خواننده عرب‌زبان مهم ندانسته، آن‌ها را بدون ترجمه، رها و گاه به شدت، گزیده کرده است، اما من برای نگاهداشت حق یوهان فوک، کوشیدم بیشتر این حاشیه‌های رهاشده را به عربی ترجمه کنم و بی‌شک از برخی عبارات‌های برجسته و زیبایی نیز که مرحوم دکتر نجار برای ترجمه سبک خشک آلمانی کتاب و جمله‌های پیچیده آن آورده است، بهره گرفتم.

بخشی از یادداشت‌های پروفیسور اشیپیتالر، مربوط به نظریه‌ای است که یوهان فوک، کتاب خود را بر اساس آن نوشته و بنده ترجمه آن را پس از این مقدمه آورده‌ام^۱ و بخش دیگر، مربوط به برخی مسائل جزئی کتاب است که ترجمه آن را در ذیل همان مسائل درج کرده‌ام.

به هر روی، ترجمه پیش رو، برگردانی پیراسته و تازه از تلاش شایان خاورشناسان آلمانی است؛ کسانی که به شکیبایی و ریزی‌بینی در پژوهش‌های زبانی، شناخته شده‌اند؛ ترجمه‌ای که خاطرات دوستی وفادارانه میان من و نویسنده تا زمان وفاتش، پشتوانه اصلی آن بوده است. رینا لا ترغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة إنک أنت الوهاب.

د. رمضان عبدالتواب

۱. با توجه به تعدد پیشگفتارهای این دفتر، پی‌نوشت‌های اشیپیتالر را به پایان کتاب منتقل کردیم؛ افزون بر این، تعلیقات اشیپیتالر را در بسیاری از حاشیه‌صفحات کتاب نیز می‌بینیم. م

درآمد

در تاریخ زبان عربی هیچ رویدادی به اندازه ظهور اسلام در تعیین سرنوشت این زبان، اثرگذار نبوده است. در آن روزگار، یعنی بیش از ۱۳۰۰ سال پیش،^۱ هنگامی که محمد ﷺ قرآن را با زبان عربی مبین برای هموطنانش خواند، پیوندی استوار میان این زبان و دین نوظهور برقرار شد که پیامدهای پرمعنایی در آینده این زبان داشت. نقش زبان عربی تنها به سبب همه‌گیر شدن در جهان اسلام دوره‌های پسین نبود، بلکه بیشتر به سبب پیامدهایی بود که فتوحات صحرائشینان مسلمان شده، در این زبان برجای گذاشت و از این رو، زبان عربی، زبان حکومتی شد که در اوج گسترش خود پس از سال ۷۰۰ م، پهنه آن از غرب تا اسپانیا و در شرق، تا میانه‌های آسیا گسترش یافت.

زبان عربی، هم‌پای یورش بیابان‌نشینان، پیشروی کرد و در برخی از مناطق حکومت نوپای عربی، استقرار یافت و البته در برخی سرزمین‌ها، ناگزیر به عقب‌نشینی شد. ساکنان برخی از این مناطق به جای زبان عربی، به زنده کردن گویش‌های خود که با گذشت زمان از میان رفته بود، پرداختند و در برخی از سرزمین‌ها، زبان عربی تنها به عنوان زبان دانش، به کار رفت.

فروپاشی حکومت عربی اموی در سال ۷۵۰ م، اثری بر جایگاه زبان عربی نگذاشت، بلکه دوران شکوفایی سیاسی آغاز حکومت عباسی، شاهد بیشترین

۱. یوهان فوک این کتاب را برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ م منتشر کرده است. م

توجه به دستور این زبان بود و درست به همین دلیل، عصر زرین ادبیات عرب را نیز در خود دید. حتی تقسیم حکومت عباسی به دولت‌های کوچک مستقل در سال ۹۳۵ م، جایگاه این زبان را که عامل پیوند استوار همه سرزمین‌های تمدن اسلامی به عنوان زبان دانش و ادب بود، دگرگون نکرد. البته واقعیت این است که سلجوقیان در بخش خاوری جهان اسلام توانستند جایگاه زبان فارسی نورا بالا برده و آن را به زبان رسمی سیاست و بازتاب‌دهنده فرهنگ و ادب والای خود تبدیل کنند و زبان عربی را صرفاً به عنوان زبان دین و فلسفه کلامی به رسمیت بشناسند. برخی رویدادهای سیاسی نیز سبب شد که مصر، پس از جنگ‌های صلیبی و یورش تاتارها، بر جایگاه ریاست کشورهای عربی زبان بنشیند؛ جایگاهی که سرزمین نیل دریافته است چگونه آن را تاکنون برای خود نگاه دارد. این در حالی است که زبان عربی، به عنوان زبان اصلی دانش و ادبیات، تا امروز استوار برجای مانده است و به جز برخی اصلاحگران مسلمان، کسی نتوانسته نقد بی‌سود خود را متوجه زبان عربی فصیح کند.

باور به اینکه زبان عربی فصیح، الگوی برتر و نمونه‌ای والا برای هر نویسنده عرب است، دستیابی به تصویری روشن از پیشرفت و دگرگونی در این زبان را در مدتی بیش از ۱۳۰۰ سال کمابیش ناممکن ساخته است؛ پدیده‌ای که در هر زبان زنده‌ای به روشنی دیده می‌شود. قواعدی که نحویون عرب با تلاشی جانفرسا و فداکاری خیره‌کننده نوشته‌اند، در همه مظاهر آن - از جنبه موسیقایی، ساخت و ترکیب جمله‌ها گرفته تا معانی واژگان - تصویری کامل و فراگیر به این زبان فصیح بخشیده است، به گونه‌ای که قواعد اصلی آن از دید آن‌ها به درجه‌ای از کمال رسیده است که به کسی اجازه نمی‌دهد چیزی بر آن بیفزاید. این قواعد اصلی، زبان عربی را به زبانی متصرف، به معنای تام کلمه، و پایبند به حرکات اعرابی، مانند ضمه در حالت رفع اسم و فعل، کسره در حالت جر اسم و فتحه در حالت نصب اسم و فعل و ... بدل کرده است. از آنجا که این نشانه‌های حرکتی از چندین نسل پیش در همه جهان عرب از میان رفته است - چه در زبان توده مردم در روستاها و شهرها و چه در سبک‌های متنوع کلامی جاری بر

زبان فرهیختگان جامعه و حتی در گویش خود بادیه‌نشینان - پدیدهٔ اعراب تنها عاملی است که روشنفکران عرب آن را وجه تمایز زبان فصیح از قالب‌ها و سبک‌های نوین و حتی زبان عامیانه می‌دانند؛ در حالی که این اعراب، یعنی شیوهٔ خاصی که عرب بادیه‌نشین بر پایهٔ آن سخن می‌گفته است، در ذات خود امری سطحی است و به تنهایی نمی‌تواند نشانه‌ای بر وجود زبان فصیح باشد. و چه بسا اعراب را زیوری تهی می‌یابیم که هدف آن، فصیح جلوه دادن تعبیرهای مخالف زبان فصیح باشد. پس، تنها این گوهر و هستهٔ اصلی قالب زبانی است که چهرهٔ درست عربی فصیح را نمایش می‌دهد؛ و از این رو شایسته است که بگوییم: رهایی از اعراب، نشانهٔ قطعی زبان عربی مولد است نه برعکس؛ یعنی زبان عربی مولد، تنها با رهایی از اعراب شناخته نمی‌شود.

زبان عربی فصیح با حفظ پدیدهٔ اعراب، یکی از کهن‌ترین ویژگی‌های زبانی را که همهٔ زبان‌های سامی، به جز بابلی قدیمی، پیش از دورهٔ گسترش و شکوفایی ادبی خود از دست داده‌اند، نگاه داشته است. بحث و جدل بر سر هدف نگهداری این پدیده در زبان گفت‌وگوی روزمره، فزونی یافته است. سروده‌های عرب بادیه‌نشین پیش از اسلام و دوره‌های نخست اسلامی، نشان می‌دهد که نشانه‌های اعرابی در آن دوره، کاملاً رواج و چیرگی داشته است. این حقیقت یقینی که نحویون عرب، دست کم تا سدهٔ چهارم هجری/دهم میلادی، نزد عرب‌های بیابان‌نشین می‌رفتند تا زبانشان را بررسی کنند، نیز نشان می‌دهد که پدیدهٔ اعراب در آن روزگار در اوج شکوفایی خود بوده است.^۱ حتی امروز نیز در برخی از نقش‌های برجای مانده از لهجه‌های عرب‌های بیابان‌نشین، پدیدهٔ اعراب را می‌بینیم، اما اینکه کهن‌ترین نمونهٔ نثر عربی یعنی قرآن نیز نشانه‌های اعرابی را در خود داشته، نکته‌ای است که اندازهٔ روشنی آن به متن شعر نمی‌رسد زیرا وزن و موسیقی، جایی برای شک در اعراب واژگان شعر باقی نمی‌گذارد؛ به همین نحو، شناوری حرکات در ساخت فرازهای قرآنی

۱. برای دیدن نمونه‌هایی از این رعایت اعراب، نک: فصل‌های ششم و نهم همین کتاب.

نیز جایی برای شک در اعراب آن باقی نمی‌گذارد. برای نمونه می‌توان آیه ۲۸ سوره فاطر را ذکر کرد: ﴿انما یخشی الله من عباده العلماء﴾ و آیه ۳ سوره توبه: ﴿ان الله بئریء من المشرکین ورسوله﴾ و آیه ۱۲۴ سوره بقره: ﴿و اذ ابتلی ابراهیم ربّه﴾ و آیه ۸ سوره نساء: ﴿و اذا حصرّ القسمه اولو القرّبی﴾.

چنین جایگاهی را برای واژه‌های این آیات (مانند کاربرد عبارت لاتینی: *matrem amat filia*: مادر، دختر را دوست دارد)، تنها در زبانی می‌توان دید که پدیده اعراب همچنان در آن زنده و برپا باشد؛ افزون بر این، گواهی خود قرآن است در آیه ۱۰۳ سوره نحل: ﴿وهذا لسان عرّبی مبین﴾. از اینجا روشن می‌شود که نزد محمد ﷺ و قوم او، تفاوت مهمی میان زبان قرآن و زبان عربی، یعنی زبان قبیله‌های بیابان‌نشین، وجود نداشته است. البته این امر مانع از آن نمی‌شود که میان لهجه مکه و لهجه‌های بیابان‌نشینان و حتی میان خود لهجه‌های بدویان، تمایز قائل شویم. لهجه مکه در بردارنده برخی از قواعد نوشتاری قرآن است و این امر نشان می‌دهد که مکه در آن زمان از تحقیق همزه^۲ رها شده بود.

زبان قرآن نیز اختلاف زیادی با زبان شاعران داشت؛ قرآن به عنوان یک اثر ادبی، تصویر زبانی کمیابی را نشان می‌دهد که هیچ اثر زبانی در عربی، به پایه آن نمی‌رسد.^۳ برای نخستین بار در تاریخ زبان عربی، این قرآن است که پرده از جهان

۱. در این باره اگر به پی‌نوشت‌های آنتوان اشرپیتالر در پایان کتاب نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که وی دلایل کمابیش قانع‌کننده‌ای در نپذیرفتن این ادعای یوهان فوک آورده است. م

۲. یعنی ادا کردن یا تلفظ همزه به عنوان یک صامت. م

۳. بر پایه این اختلاف است که کارل فولرس (K. Vollers) در کتاب خود:

volksprache und Schriftsprache im alten arabischen Sprachraum, 1906

را می‌آورد. وی می‌گوید: قرآن در آغاز به زبان محمد یعنی به لهجه مکه تهبی از نشانه‌های حرکتی بوده است و این کتاب در اسلوب کنونی خود، وامدار ویرایش آن بر اساس قواعدی است که به طور ویژه بر اعراب تکیه داشته است. این دیدگاه که نولدکه در کتاب خود: *Neue Beitrage zur semitischen Sprachwissenschaft*, Strassburg, 1910, 1-5 پذیرفته است، دوباره از سوی پاول کاله (P. Kahle) در کتاب او به نام: *The Cairo Geniza*, London, 1947, p. 78-84، اگرچه در قالبی میانه‌روتر، مطرح و به بحث گذاشته شده است.

کاله در این کتاب و به شکل مفصل‌تری در جستاری که با عنوان: *The Qur'an and the Arabiya* در یادنامه بزرگداشت گولدزیهر صص ۱۶۳ - ۱۸۲ چاپ شده است، چندین متن و روایت آورده که مسلمانان را به رعایت اعراب در ترتیل قرآن تشویق می‌کند. درست است که این

فکری نوینی زیر شعار یکتاپرستی برمی دارد، زیرا زبان هنری و آهنگین کاهنان و پیشگویان، از لحاظ ابزار سبکی و شیوه‌های مجاز لفظی و دلالی، تنها نمونه‌ای سست از آن به شمار می‌آید، اما این اثر بزرگ که زبانی مناسب با درون‌مایه‌های

روایات هرگز نشان نمی‌دهد که قرآن در زمان محمد در محافل مسلمانان بدون اعراب خوانده شده است - ناقدان مسلمان این روایات را ساختگی و دروغین و دور از نوشته‌های مورد اعتماد خود پنداشته‌اند - اما نشان از آن دارد که رها کردن اعراب در زمانی دورتر، روی داده است و نحویان بر خود بایسته دانسته‌اند که با این پدیده مبارزه کنند.

کاله در کتاب یادشده گزارشی از فراء (وفات ۲۰۷ ق) و پاره‌ای از سخنان ابن نحوی کوفی مذهب چیره‌دست در زمینه بلاغت قرآن را می‌آورد. طبق این گزارش، فراء از دیدگاه اهل سنت، مبنی بر اینکه قرآن به فصیح‌ترین لهجه‌ها نازل شده است، پشتیبانی و از برخی دانشمندان فن شعر و راویان اخبار تاریخی عرب‌های بیابان نشین انتقاد می‌کند؛ کسانی که نمی‌خواهند بپذیرند که اعجاز قرآن در قالب‌های زبانی این کتاب است، بلکه آن‌ها کمال فصاحت را در زبان عرب بادیه می‌پندارند و در بی آن، نحویان کوفه، بصره، مدینه و مکه، بر اساس نسبت خود با یکی از قبایل، درباره فصیح‌ترین این قبایل دچار اختلاف می‌شوند. فراء در پاسخ همه این افراد باور دارد که زبان قریش فصیح‌ترین سبک‌های زبان عربی را دارد.

از دیگر کسانی که اعجاز زبانی قرآن را نمی‌پذیرند، زبان‌شناسان معتزلی هستند. تفسیر اعجاز قرآن نزد این گروه، بسیار گونه‌گون است (نک: Goldziher, *Muh. Studien*, 2, 401). دیدگاه معتزلی‌ها میان زبان‌شناسان پایان سده دوم نیز به شدت گسترش یافته است به گونه‌ای که به باور دانشمند محافظه‌کار اهل سنت، ابراهیم الحریبی (وفات ۲۸۵ ق)، تنها می‌توان به دیدگاه و سخنان چهار نحوی بصره اعتماد داشت (نک: تاریخ بغداد ۴۱۸/۱۰). خود فراء نیز به اعتزال گرایش داشته، اما چنین امری مانع نشده است که در موضوع اعجاز قرآن، آن گونه که گفتیم، از دیدگاه اهل سنت پشتیبانی کند. روایت شده است که او به شدت بر ابوعبیده که تلاش داشت مجاز قرآن را از جنبه زبانی تفسیر کند، خرده گرفته و او را از این کار باز داشته است (تاریخ بغداد ۲۵۵/۱۳). کاله بار دیگر در مقاله خود با عنوان:

“The Arabic Readers of the Koran” (*Jurnal of Near Eastern Studies* 8, 1947, p. 65-71)

به بیان دیدگاه‌های فراء پرداخته و خواسته است قاریان نخستین قرآن در شهرهای بزرگ اسلامی را در شمار منکران اعجاز زبانی قرآن معرفی کند؛ کسانی که برای همنشینی با عرب‌های چادر نشین، به بیابان‌های پیرامون سفر می‌کردند تا روایات آن‌ها را از شاعران جاهلی بررسی کرده و از زبان این شعر، قواعدی را استخراج و بر آن شیوه، قرآن را بخوانند. وی می‌پندارد که همین نیازهای علمی بود که انگیزه گردآوری شعر جاهلی و نوشتن آن را در آغاز دوره اسلامی فراهم کرده است. بر اساس همین داده‌هایی که از بیابان گردآوری شد، الگویی زبانی پدید آمد که از ویژگی‌هایش، اعراب بود و از اینجا بود که اعراب وارد قرائت قرآن هم شد.

برای پاسخ به این باور نادرست پاول کاله نک: کتاب بنده با عنوان *فصول فی فقه اللغه العربیة*، صص ۳۳۳ - ۳۳۶. (عبدالطواب)

نوین یافته بود، تلاش بسیار طاقت فرسای محمد ﷺ را ترسیم می‌کند،^۱ به گونه‌ای که ادعای خود محمد ﷺ مبنی بر اینکه قرآن در لحظه‌های ناهوشیاری و غرق شدن در ذات خدا به او وحی شده است، نیز چیزی از ارزش آن نمی‌کاهد. برخی از کاربردهای قرآنی نیز گاه در بردارندهٔ اختلاف‌هایی با قواعد عمومی زبان و موارد اعرابی شاذّ زبان عربی فصیح و موّلد است. دگرگونی در عربی موّلد، زمانی آغاز شد که زبان عربی پس از وفات پیامبر ﷺ به شکل مستقیم و از راه یورش‌های بزرگ دورهٔ نخست اسلامی، به بیرون از مرزهای کهن آن و سرزمین‌های غیر عرب زبان، راه یافت.

۱. این سخن بر پایهٔ باور غربی‌هایی است که می‌پندارند قرآن، کلام محمد ﷺ است. پیدا است که باور اسلامی با این ادعا ناهمساز است. (نجار)